بسم الله الرحمن الرحیم

# خلاصه جلسه قبل

بحث در چهارمین پاسخ به استدلال بر مقدمیت بود. استدلال بر مقدمیت به این طریق بود که تعاند و تنافر و تمانع بین ضدین اقتضا می­کند که عدم یکی، عدم مانع باشد و عدم مانع، مقدم بر وجود معلول است؛ چون عدم مانع از اجزاي علت است و مقدم است. این استدلال که مفید مقدمیت یک عدم برای وجود دیگری بود محل اشکال شد و پاسخ‌هایی بیان شد.

## خلاصه اشکال چهارم به دلیل مقدمیت

چهارمين دليل را بيان کرديم و حاصل آن این بود که استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین همان‌طور که در عالم وجود، محال است، در مرتبه هم محال است و لذا در مرتبه بیاض، سواد که نمی­تواند باشد پس باید عدم سواد باشد چون در رتبه بياض يا بايد سواد باشد و يا عدم سواد و چون سواد نیست (به دلیل عدم امکان اجتماع بیاض و سواد) پس عدم سواد است. وقتی نقيضی نباشد، نقيض ديگر بايد در اين رتبه باشد و این معنایش این است که ارتفاع نقیضین از مرتبه هم جایز نیست.

# جواب آیت‌الله خوئی به اشکال چهارم

این پاسخ به دليل مقدمیت، محل خدشه شد. فرمایش آیت‌الله خوئی که ازلحاظ فلسفی درست می‌باشد این است که آنچه عقل نظری ما به‌طور مستقل درک می‌کند این است که در هر نشئه‌ای از نشئات عالم وجود، یک امر نمی‌تواند هم باشد و هم نباشد. ارتفاعش هم جایز نیست؛ اما در مرتبه‌های تحلیلی، ارتفاع نقیضین از یک مرتبه هیچ مانعی ندارد.

## مراتب تحلیلی «انسان»

«انسان» در تحلیل، یک مرتبه ذات دارد که همان مقومات مفهومی انسان است و از آن به «تعریف» تعبیر می‌کنیم. این مرتبه ذات، مفهومي دارد که حیوان ناطق است. بعدازآن مرتبه‌ای دارد که دارای لوازم ذاتی لاینفک است. مرتبه سوم هم لوازم عرضی آن است. بنابراین سه مرتبه در مقام تحلیل انسان وجود دارد:

۱: مرتبه ذاتیات باب ایساغوجی

۲: مرتبه ذاتیات و لوازم ذاتیات باب برهان (عوارض ذاتی لاینفک) مثل تعجب

۳: لوازم عادی قابل‌تفکیک که عرضی هستند.

حالات انسان در تحلیل رتبی و عالم خارج

انسان به لحاظ وجودی یا ضاحک است یا نیست و اجتماع و ارتفاع ضحک جایز نیست. انسان يا ماشي است و يا ماشي نيست. ‌ارتفاع و اجتماع اين دو نیز جایز نیست اما اگر از عالم تحقق بیرون آمدیم و در مقام تحلیلی و ذهنی مراتبی را درست کردیم، در مرتبه تحلیل مفهومی می‌گوییم: انسان حیوان ناطق است. در این مرتبه انسان نه ضحک است نه عدم ضحک.

معنای این سخن این نیست که در خارج یک‌حالتی وجود دارد که نه ضحک و نه عدم ضحک است بلکه ضحک و عدم ضحک مقوم نیستند و نقیضین در تحلیل رتبی هستند. همان‌طور که در مرتبه عوارض ذاتی، انسان نه ناطق است و نه غير ناطق. ‌ناطق و غیر ناطق در مرتبه ذات است و آن را می‌توان در مرتبه بعد سلب کرد.

در علت و معلول هم، رتبه علت، فوق معلول است. در عالم خارج، اجتماع و ارتفاعشان صحیح نیست؛ اما در مقام تحلیل ذهنی در مرتبه علت، مانعي ندارد که بگوييم: در اين مرتبه معلول نه هست و نه نيست. اين تحليل ذهني است و رفع اين مانعي ندارد. بنابراین در تحلیل‌های مفهومی و رتبه‌هایی که در این تحلیل ایجاد می‌شود ممکن است هیچ‌کدام از وجود و عدم، مقوم نباشد.

## بیاض و عدم سواد در تحلیل رتبی و عالم خارج

فرمایش آیت‌الله خوئی با این توضیحات، درست به نظر می­آید. ایشان می­فرمایند: در مرتبه وجود بیاض، سواد که نیست، پس عدم سواد است. ما می­گوییم: در عالم خارج این‌گونه است و بیاض، با عدم سواد همراه است؛ اما در تحلیل رتبی می‌توان گفت که هیچ‌کدام نیست؛ یعنی نه بیاض است و نه عدم سواد.

آنچه مانع دارد این است که در عین و تحقق و وجود خارجی، بیاض نمی­تواند نه سیاه باشد و نه عدم سیاه ‌بلکه بياض حتماً بايد با عدم سواد همراه باشد؛ اما این‌که در تحليل، عدم سواد هم‌رتبه آن است يا ‌مقدم بر آن، ايشان می‌فرمایند: مانعي ندارد. البته یک نکته‌ای باقی مانده که در بررسي فرمايش مرحوم امام ارائه می‌کنیم. پس اصل مطلب آیت‌الله خوئی درست است.

# پاسخ حضرت امام به اشکال چهارم بر مقدمیت

در مرتبه بیاض «لایصدق السواد» که سلب تحصیلی می‌باشد درست است؛ اما این مستلزم این نیست که عدم سواد صدق کند و هم‌رتبه با آن باشد. این نکته بر اساس بحث دقیق منطقی که قضیه سالبه محصله غیر از موجبه معدوله است به دست می‌آید. ما یک سالبه محصله داریم که به انتفاء موضوع هم صدق می‌کند و یک موجبه معدولة المحمول داریم که محمولش عدم ملکه است.

مرحوم امام می‌فرمایند: در مرتبه بیاض، لایصدق السواد ولی مستلزم این نیست که لاسواد صدق کند و بعد می‌فرمایند: لا سواد و عدم در عالم چیزی نیست.

# جواب ما به پاسخ حضرت امام

به نظر ما در فرمایش حضرت امام می‌توان این‌گونه مناقشه کرد که این یک قاعده فلسفی است؛ یعنی سالبه محصله دو فرع و فرض دارد. وقتی می‌گویید: «لیس زید بقائم» این دو مصداق دارد:

۱: مصداق سالبه به انتفاء موضوع؛ مثلاً زیدی نیست تا قیامی باشد.

۲: مصداق سالبه با فرض موضوع و انتفاء محمول. این قسم دوم نیز دو قسم است:

الف: شأنیت محمول در موضوع نیست؛ مانند «لیس الحجر بقائم»

ب: شأنیت محمول را دارد ولی الآن محمول را دارا نیست.

پس سالبه محصله در سه جا کاربرد دارد:

۱: سالبه محصله به انتفاء موضوع استفاده می‌شود.

۲: سالبه محصله به انتفاء محمول درجایی که شأنيت محمول هم ندارد.

۳: سالبه محصله درجایی که شأنيت محمول را دارد؛ مانند «ليس زيد ببصير أو بقائم». در اینجا سالبه محصله به‌صورت خودکار، ملازم با موجبه معدولة المحمول است. وقتی می­گوییم: «لیس زید بقائم» معنایش این است که «زید لاقائم». شما می‌گویید: موجبه معدولة المحمول عدم است و واقعی ندارد؛ اما این‌طور نیست بلکه واقع و منشأ انتزاعی دارد. حالت قيام و عدم قيام بر او عارض و وصف او می‌شود. عدم به این معنی «له حظ من الوجود» چون منشأ انتزاعي دارد.

# خلاصه دیدگاه ما

خلاصه نظر ما این است:

۱: سالبه محصله دارای سه حالت است و در حالت سوم، ملازم و مولد قضیه موجبه معدولة المحمول است.

۲: عدم ملکه که معدولة المحمول است، له حظ من الوجود. عدم نیست بلکه منشأ انتزاعي و شأني از وجود دارد. با پذیرش این دو مطلب وقتی می‌گوییم: «البیاض لایصدق علیه السواد» یعنی این‌که لاسواد و موجبه معدولة المحمول است پس لاسواد به‌صورت معدولة المحمول صدق می‌کند.

نکته‌ای که به آیت‌الله خوئی باید گفت این است که «البیاض لاسواد» يا «القيام لاجلوس» صادق هستند ولی صدق وجودي دارند نه صدق رتبي و تحليلي. لاسواد مقوم مفهومي بياض نیست بلکه به آن متصف می‌شود.

وقتی می­خواهیم بگوییم: «البیاض لاسواد» نمی‌خواهیم بگوييم که اين در آن رتبه است. بلکه می‌خواهیم بگوييم: در عالم خارج، بياض با لاسواد جمع شده است و این‌ها معیت وجودی دارند. کاری به تحلیل رتبی نداریم.